**باسمه تعالی**

2/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»

**موضوع:** برائت/ادله برائت /آیات دال بر برائت / ما کنا معذبین

**تقریبی دیگر بر اختصاص آیه ما کنا معذبین به عذاب دنیوی**

در التحریر و التنویر ابن عاشور[[1]](#footnote-1) و کتاب روح البیان تألیف برسوی[[2]](#footnote-2) برای اختصاص به عذاب دنیوی با توجه به کلمه حتی اینگونه تقریب می کنند؛ ظاهر حتی این است که متصلا به بعث رسل عذاب واقع می شود و عذاب اخروی متصل به بعث رسل نیست. مراد از اتصال، اتصال عرفی است نه اتصال عقلی و با امهال تنافی ندارد. ابن عاشور در ادامه می گوید: اگر در معنای حتی قائل به تجوز و توسع شویم، می توانیم آن را شامل معنای اخروی بگیریم.

این تقریب غیر از تقریب ماست و روشن نیست که حتی دال بر اتصال به این معنا باشد. مراد از حتی عذاب بعد از بعث است اما آیا خداوند بلافاصله عذاب می کند یا خیر؟ حتی دال بر آن نیست و اگر معنای حتی نبعث بدون بعث رسل باشد، روشن تر است که از حتی استفاده نمی شود که این عذاب، عذابی است که حتما بلافاصله بعد از بعث رسل واقع می شود.

بحث ما این بود که ظاهر آیه اختصاص به عذابی است که صلاحیت وقوع در قبل را هم دارد و خداوند در این آیه می فرماید: ما قبل از بعث عذاب نمی کنیم و بعد از آن عذاب را نازل می کنیم و عذابی که صلاحیت قبلیت را داشته باشد، عذاب دنیوی است و عذاب اخروی صلاحیت وقوع در قبل ندارد. این معنا گویا شبیه عدم ملکه است که مراد چیزی است که می تواند قبل از بعث رسل واقع شود اما بعد از بعث رسل واقع می شود. پس آیه در رابطه با این نیست که آیا قبل از

بعث رسل عذاب اخروی می کنیم یا نه؟ قبل از بعث رسل و با فرض اتمام حجت استحقاق عقاب وجود دارد یا نه؟ و ممکن است شرط عذاب دنیوی بعث رسل باشد ولی عذاب اخروی چنین شرطی نداشته باشد.

**اشکال شهید صدر به استدلال به آیه ( عذاب در آیه متوقف بر بیان به نوع است نه تک تک مکلفین)**

شهید صدر بعد از رد پاسخ هایی که نقل کرده اند، خود پاسخ دیگری را به استدلال به آیه بر برائت مطرح می کنند. ایشان می فرمایند: مطابق مفاد آیه، قبل از بعث رسل عذاب صورت نمی گیرد اما شرطیت وصول تکلیف به تک تک مکلفین برای استحقاق عقاب را آیه دال نیست.[[3]](#footnote-3)

به تعبیر دیگر؛ هر چند بعث رسل در آیه کنایه از بیان است، اما آیه تنها برائت در احکامی را شامل است که در آنها مصالح در درجه ای از اهمیت نیست که خداوند بعث رسل کند یا بیان عمومی بر آنها موجود نباشد، اما در احکامی که نسبت به آنها بعث رسل کرده یا بیان عمومی موجود است، ولی به برخی از افراد پیام رسول یا بیان عمومی رسیده و به برخی نرسیده است، آیه دال بر نفی استحقاق عقاب در این فرض نیست که در اینصورت آیه منجزیت تکلیف به واسطه احتمال وجود پیغمبر یا بیان عام را نفی نمی کند.

**پاسخ به اشکال شهید صدر بر استدلال به آیه**

کلام شهید صدر از نظر منطقی صحیح است و در تکلیفی که مصلحت آن به قدری قوی نباشد که اقتضای بعث رسل داشته باشد، ضعف ملاک منشأ می شود شارع عذاب یا تکلیف را برطرف کند. پس از جهت منطقی حرف ایشان حرف کاملا صحیحی است که بین قبل از بعث رسل و بعد از بعث رسل فرق است اما آیه اگر با سیاق قبل ملاحظه شود، ناظر به آن نیست زیرا ظاهر آیه انحلالی بودن بیان است و بعث رسل کنایه از بیان واصل به تک تک افراد است. اما اگر مستقل از قبل بوده و مربوط به بعد باشد، لازم نیست به نحو انحلالی فرض شود و به نظر می رسد اگر مراد از عذاب در آیه، عذاب دنیوی باشد این معنا بعید نیست اما این خلف فرض ایشان است که عذاب را اخروی دانسته است و اگر عذاب را اخروی بگیریم این معنا خلاف ظاهر آیه است.

توضیح مطلب؛ در نگاه به سیاق یا آیات قبل را ملاحظه می کنیم که در آیات قبل تک تک افراد موضوع احکام اثباتی یا سلبی واقع شده اند: «وَ کُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَاباً یَلْقَاهُ مَنْشُوراً 13 اقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً 14 مَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا

یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی وَ مَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولا 15»[[4]](#footnote-4) با توجه به سیاق آیات قبلی روشن می شود که در این آیه نیز تکیه بر تکلیف تک تک افراد است و ادعای تغییر سیاق و بیان مطلب جدید در این آیه خلاف ظاهر است. پس با توجه به سیاق و کنایه بودن رسول از بیان، برای تصحیح عقاب باید بیان به تک تک افراد واصل شود.

و یا سیاق آیات بعد را قرینه بر آیه محل بحث قرار می دهیم که در اینصورت آیه در رابطه با عذاب دنیوی است و در عذاب دنیوی چون از سنخ آثار وضعی اعمال است و الزاما جنبه کیفری ندارد و ممکن است جنبه کیفری داشته باشد و ممکن است نداشته باشد، لازم نیست که بیان به تمام افراد برسد و در بسیاری از مواقع عذاب دنیوی خشک و تر را با هم می سوزاند که شاهد بر آن این آیه شریفه است: «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاَ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَاب»[[5]](#footnote-5) نکته قابل تذکر این است که کلمه معذبین به هیچ وجه نمی تواند قرینه بر اراده خصوص عذاب های دنیوی که جنبه کیفری دارند در آیه شریفه باشد زیرا؛ از نظر عرفی به تمام مواردی که به واسطه فعل الهی انسان در هلاکت، مشقت و دشواری بیافتد عذاب صدق می کند و در صدق عذاب جنبه کیفری بودن لحاظ نشده است.

**اشکال به استدلال آیه بر برائت**

به نظر می رسد به این آیه با توجه به نکات عدیده ای بر برائت نمی توان تمسک کرد؛

**بعث رسل مثال برای مطلق بیان نیست**

برای تقریب اشکال اول باید نکته اصلی بحث در آیه را بررسی کرد. اصل نقطه بحث که در کلام متکلمین واقع شده است کفایت یا عدم کفایت ایجاب عقلی بر استحقاق عقاب است. برخی آیه را رد بر قول معتزله و امامیه در کفایت عقل بر اتمام حجت بر عباد نمی دانند زیرا می گویند: مراد از رسول اعم از شرع و عقل است. اشاعره به این بیان جواب داده اند: آیه حتی نبعث رسولا می باشد و عقل بعث کردنی نیست و بعثت عقل معنا ندارد. این پاسخ بسیار ضعیف است زیرا؛ ادعا این نیست که کلمه رسول به معنای جامع بین عقل و رسول ظاهری به کار رفته است - این ادعا به هیچ وجه صحیح نیست چون جامعی بین این دو موجود نیست- بلکه بحث این است که بعث رسل از باب مثال برای مطلق حجت است نه اینکه مستعمل فیه رسول اعم از رسول ظاهری و باطنی است. مثلا در «رجلٌ شکّ بین الثلاث و الاربع» کلمه رجل در مطلق انسان به کار نرفته است ولی عرف می فهمد که رجل خصوصیت ندارد و گویا کلمه مثلا بعد از رجل در تقدیر است. در

آیه نیز بحث این است که مستعمل فیه رسول، رسول ظاهری است ولی عرف رسول را از باب مثال برای مطلق حجت می فهمد. در این ادعا کلمه بعث رسل به معنای جعل حجت و اقامه حجت به کار نرفته است بلکه در مستعمل فیه خود به کار رفته ولی از باب مثال برای مطلق حجت می باشد.

هر چند این بیان فی نفسه صحیح است و گویا به منزله مجاز در حذف کلمه مثلا است و استظهار مثالیت در موارد عدیده ای از ادله موجود است و گاه عرف از سؤال خاص، با تقدیر کلمه و گاه بدون در نظر گرفتن کلمه ای حکم به تعمیم می کند که ممکن است القای خصوصیت و تنقیح مناط نیز این گونه تفکیک شودند که در القای خصوصیت کلمه مثلا در تقدیر است و در تنقیح مناط عرف بدون تقدیر گرفتن معنای عام می فهمد ولی بعد به نظرم آمد این معنا در تفکیک این دو صحیح نیست. ولی به نظر می رسد تجوز است و نیاز به دلیل دارد. بله می توان از حتی نبعث رسولا مثالیت برای حجت سمعیه را فهمید اما این که مثال بر مطلق حجت ولو حجتی که بعث شدنی نیست باشد خلاف ظاهر و تکلف در معنا است. حتی غالب بزرگان عدلیه مثل شیخ طوسی مشکل را این گونه حل نمی کنند.

اصل استدلال به آیه، کنایه بودن بعث رسل از مطلق حجت است مانند آیه **«** حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ ما یَتَّقُونَ **»**[[6]](#footnote-6) که به نظر می رسد معلوم نیست بعث رسل کنایه از بیان باشد زیرا؛ شأن پیامبر تنها شأن ابلاغ احکام نیست و شئون مختلفی دارد. یکی از شئون پیغمبر انذار و تبشیر است. یعنی به مطالبی که مردم می دانند انذار می کند. با توجه به آیات شئونات مختلفی برای پیغمبر وجود دارد **«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ»**[[7]](#footnote-7)

خیلی وقت ها مشکلی که انسانها دارند مشکل عدم علم نیست، مشکل عدم تزکیه است. حتی نبعث رسولا ممکن است به این جهت باشد که پیامبر زمینه تزکیه نفوس را فراهم کند. موعظه به حدی اهمیت دارد که در کلامی حضرت امیر به شخصی می فرمایند: «عظنی» آن شخص می گوید: آقا شما خودتان که می دانید و حضرت می فرماید: «در موعظه اثری است که در دانستن نیست.» پس ممکن است آیه به جنبه های دیگر پیامبری ناظر باشد. بنابراین ما نمی توانیم از این آیه استفاده کنیم که بعث رسل کنیه از مطلق بیان است. می تواند بعث رسل کنایه از این باشد که ما بدون

واعظ، بدون مزکّی، بدون مبشّر و منذر، عذاب نمی کنیم و تا مجموعه ای که برای پیامبر وجود دارد را فراهم نکنیم عذاب نمی کنیم.

**مفاد آیه بیش از حکم عقل نیست**

اگر بعث رسل را کنایه از مطلق حجت، بدانیم می توان این اشکال را وارد دانست؛ یا ما از نظر عقلی ما قبح عقاب بلا بیان را قبول داریم یا قائل به مسلک حق الطاعه می باشیم. اگر قبح عقاب بلا بیان را قبول داشته باشیم، می توان به آیه تمسک کرد و آیه دال بر همان مفاد حکم عقل است و در نتیجه اگر ادله اخباری تمام باشد وارد بر این دلیل است و دیگر نمی تواند در مقابل ادله اخباری ها بایستد. ولی اگر قبح عقاب بلا بیان را قبول نداشته باشیم و مثلا مسلک حق الطاعه را قائل باشیم که نفس احتمال تکلیف را به حکم عقل منجز بدانیم و عقل برای صحت عقوبت احتمال تکلیف را کافی بداند، همین حق الطاعه بیانی عقلی است بر منجزیت احتمال و عدم برائت. در نتیجه آیه مطابق هر دو مسلک معنایی بیش از حکم عقل را دال نیست.

ولی بیان شد این اشکال فرع بر کنایه بودن بعث رسل از مطلق حجت است و بیان شد این معنا در آیه روشن نیست.

**آیه مختص به عذاب دنیوی است**

آیه در رابطه با عذاب دنیوی است نه عذاب اخروی، و دیگر نمی توان به آن برای نفی استحقاق عقاب استدلال کرد. به خصوص اگر مراد از عذاب در آیه - همانگونه که برخی تفسیر کرده اند- عذاب استیصالٍ، باشد. عذاب استیصال عذاب خاصی است به معنای ریشه کن کردن و زیر و رو کردن. اگر ما بگوییم در این آیه مراد عذاب استیصال است دیگر ارتباطی به عذاب اخروی ندارد و نمی شود از عذاب دنیوی استیصالی حکم عذاب اخروی را استفاده کرد. زیرا با این فرض اگر خداوند بخواهد عذاب شدیدی که منشأ از بیخ و بن کنده شدن انسان ها بشود را نازل کند، تأکیدات زیادی را انجام داده و حجت عقلی را با حجت سمعی ضمیمه می کند و بعد از تأکید حجت عذاب استیصال را نازل می کند. اما این مطلب منافات با این ندارد که در عذاب اخروی وجود بیان عقلی کافی باشد و احتمال این مطلب هم کافی است. در بحث ما نحن فیه این مطلب همینجور است. علت استفاده عدم استحقاق از اخبار به عدم فعلیت عقاب، - همانگونه که آلوسی در روح المعانی[[8]](#footnote-8) هم همین مطلب را بیان می کند- منافات تأمین نسبت به تمام عذاب ها هم عذاب اخروی و هم دنیوی و اینکه شارع بگوید هیچگونه عذابی نه عذاب اخروی و نه عذاب

دنیوی نیست و همه اینها را تأمین کند، با تکلیف بود اما تأمین از خصوص عذاب دنیوی منافات با تکلیف ندارد و ممکن است ولو استحقاق دارند ولی به جهت رحمت الهی و مقتضی فضل الهی باشد نه مقتضای عدل الهی باشد. جدای از سایر جهات اشکال در آیه، حتی اگر بگوییم خداوند قبل از وصول قطعی تکلیف به مکلف عذاب دنیوی نمی کند این از جهت تفضل خداوند است و آیه نسبت به چگونگی عذاب اخروی ساکت است. و عرفا ملازمه ای بین دأب خداوند در دنیا و آخرت وجود ندارد و تمام امثله ای که در قرآن برای اثبات معاد به اتفاقات در دنیا زده شده است برای نفی استغرابات مشرکین است و خداوند می گوید چه بعدی دارد؟ مگر در دنیا شبیه آن را ندیده اید. پس تمام تمثیلات قرآنی که در مورد تطورات زندگی انسانی است و خداوند می فرماید: «کذلک نحی الله الموتی» به خاطر این است که استقراباتی که منشأ انکار معاد می شود، از بین برود و هیچ ارتباطی به شباهت تمام افعال خداوند در دنیا با افعال او در آخرت ندارد.

به نظر می رسد ظاهر آیه عذاب دنیوی است ولی احتمال این مطلب هم در عدم دلالت آیه بر برائت کافی است. و بیان شد سیاق آیات بعد با عذاب دنیوی سازگار است و بسیاری از مفسرین مانند التحریر و التنویر ابن عاشور ، آلوسی و دیگران سیاق آیات بعد را مطرح کرده اند به خصوص که آیه بعد «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً»[[9]](#footnote-9) با واو به آیه مورد بحث عطف شده است

خلاصه به نظر می رسد که استدلال به این آیه برای برائت مشکل است. انشاءالله جلسه بعد آیه «لا یکلف الله نفسا الا آتاها» را بحث می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

1. التحرير و التنوير، ج‏14، ص: 43 [↑](#footnote-ref-1)
2. تفسير روح البيان ج‏5 142 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص100 [↑](#footnote-ref-3)
4. الأسراء آیات 13 الی 15 [↑](#footnote-ref-4)
5. انفال، آیه 25. [↑](#footnote-ref-5)
6. التوبة : 115 وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ [↑](#footnote-ref-6)
7. آل عمران، آیه 164. [↑](#footnote-ref-7)
8. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، ج‏8، ص: 35 [↑](#footnote-ref-8)
9. الاسراء، آیه 16 [↑](#footnote-ref-9)